

## اخلاق و عرفان اسلامی

استاد محمّدتقی مصباح

### چکیده

از جمله ویژگی‌های عبادالرحمان این است که، ایشان به آیات الهی کاملاً دل می‌سپارند و پیرامون آن تأمل و تفکر می‌کنند، و همچون کوران و کران با آن مواجه نمی‌شوند. در مقابل، مشرکان وقتی با آیات الهی مواجه می‌شوند، چنان کور و کورند که با وجود برخورداری از چشم و گوش ظاهری، نه آنها را می‌بینند و نه می‌شنوند. اینان چشم و گوش ظاهری دارند، اما از چشم و گوش باطنی بی‌بهره‌اند. علاوه بر این دو گروه، برخی از مؤمنان گاهی در مواجهه با آیات الهی یا سخنان حکیمانه، احساس کسالت و بی‌حوصلگی می‌کنند و در مقابل، علاقه به لغو از خود نشان می‌دهند. علت این امر این است که آنان اولاً، نفس و دل خود را خوب تربیت نکرده‌اند. ثانیاً، دل به سمت و سویی متمایل می‌شود که بدان علاقه دارد. از این رو، در نماز حضور قلب و به هنگام مطالعه، تمرکز کافی ندارند، و در مجموع، مالک فکر و احساس خود نیستند. با تربیت فکر و دل، دل‌سپاری به آیات الهی، و تأمل و تدبیر در آنها، می‌توان نشانه‌های عبادالرحمان را در خود زنده کرد.

کلیدواژه‌ها: تمرکز، آیات الهی، تربیت، حضور قلب، چشم دل، گوش دل، توجه، عبادالرحمان.

## ویژگی‌های عبادالرحمان

﴿وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا﴾ (فرقان: ۷۳)

آیات آخر سوره فرقان در وصف عبادالرحمان است. در گذشته، اندک توضیحاتی درباره برخی از این آیات بیان شد. اکنون به بیان یکی دیگر از اوصاف عبادالرحمان می‌پردازیم:

## ۹. تفکر در آیات الهی

از جمله اوصاف عبادالرحمان این است که وقتی آیات الهی به آنان گوشزد می‌شود، یا آنها را به خاطر می‌آورند، مانند کوران و کران با آن برخورد نمی‌کنند، بلکه کاملاً به آن دل می‌سپارند، در آن تفکر و تدبیر می‌کنند و در رفتار و حالشان اثر می‌گذارد. این مضمون آیه شریفه است. اما توضیح آن: در این آیه نمی‌فرماید عبادالرحمان وقتی آیات الهی را می‌شنوند چه واکنشی نشان می‌دهند، بلکه جهت سلبی آن را نفی می‌کند؛ کور و کر با آن برخورد نمی‌کنند.

﴿لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا﴾ به چه معناست؟ مفسران در این زمینه گفته‌اند: «خر» مصدرش «خرو» است به معنای سقوط و افتادن. «خَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ» یعنی، سقف روی سرشان خراب شد. ﴿وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا﴾ یعنی، موسی عليه السلام روی زمین افتاد. «يَخِرُّوا عَلَيْهَا» یعنی روی آیات می‌افتند. این تعبیر به چه معناست؟ معمولاً مفسران این «خر» را با «أَكْبَ عَلَيْهِ» به یک معنا گرفته‌اند. «أَكْبَ عَلَيْهِ» یعنی، به چیزی اقبال کرد، تمام توجه خود را روی آن متمرکز کرد، به چیزی چسبید. برای این منظور معمولاً در عربی از عبارت «أَكْبَ عَلَيْهِ» استفاده می‌شود.

«خَرَّ عَلَيْهِ» را در اینجا تقریباً این‌گونه معنا کرده‌اند، سپس گفته‌اند: مردم در مقام برخورد با آیات الهی یا افکار و عقاید مختلف، گاهی به آن عقاید، افکار و مقدسات التزام دارند، و گاهی هم نه، بی‌اعتنا هستند. آنها که به اندیشه‌ها و آرمان‌هایشان التزام پیدا می‌کنند، گاهی متعصبانه و کورکورانه به آن می‌چسبند، و گاهی هم التزامشان از روی بینش، فهم، درک و بصیرت است. این آیات می‌خواهد بفرماید: مؤمنان در مقابل مشرکان یا سایر اهل ضلال (که آنها هم به عقاید خودشان می‌چسبند و بدان ملتزمند) این تفاوت را دارند که پایبندی کفار و مشرکان از روی تعصب است و بصیرتی در عقایدشان ندارند، کارشان از روی تعقل نیست؛ با عقاید، افکار و مقدساتشان متعصبانه برخورد می‌کنند، به آنها ملتزم می‌شوند، و از آنها حراست و نگه‌داری می‌کنند. بر خلاف مؤمنان که این‌گونه نیستند. بسیار اوقات دیده شده است کسانی که پیرو مذاهب باطل هستند، حتی بت‌پرستان هم نسبت به عقاید خود و مقدساتشان نوعی التزام دارند، به آنها احترام می‌گذارند و گاهی حاضرند برای حفظ آنها جانفشانی کنند؛ اما این از روی تعصب و کورکورانه است. اما مؤمنان یا عبادالرحمان به آیات الهی التزام دارند، به آنها می‌چسبند؛ اما نه «صُمًّا وَعُمْيَانًا»؛ کر و کور، بلکه از روی بصیرت و بینایی با آن برخورد می‌کنند، دقت می‌کنند، فکر می‌کنند، تأمل می‌کنند و با بصیرت چیزی را می‌پذیرند. بنابراین، هر دو گروه بر مقدساتشان خورور دارند، هر دو بدان التزام دارند و آن را حفظ می‌کنند، منتهی یکی، (مشرکان) از روی تعصب و «صُمًّا وَعُمْيَانًا» و دیگری، (عبادالرحمان) از روی بصیرت، فهم و شعور.

تحت تأثیر قرار می‌گیرند؟ آیا این به اختیار انسان است که هر گاه خواست به چیزی کاملاً توجه کند، دل بسپارد، توجه خود را بدان معطوف کند، و اگر نخواست به صورت کور و کر با آن برخورد کند، گویا نه نوری از قرآن دیده و نه کلام حقی شنیده است؟ چگونه است برخورد آدمی با آیات الهی به گونه‌ای که گویا کور است، نوری نمی‌بیند و کر است، سخن حقی نمی‌شنود؛ شبیه آنچه این آیه می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ (اعراف: ۱۷۹)

هستند کسانی که با اینکه از جنس آدمیزاد هستند، با دو پا راه می‌روند، اما از چهارپایان هم بدترند، گمراه‌ترند؛ دل دارند، عقل دارند، اما به کار نمی‌گیرند؛ چشم دارند، اما آنچه را باید ببینند، نمی‌بینند: ﴿وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا﴾ گوش دارند، اما آنچه را باید بشنوند، نمی‌شنوند: ﴿لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا﴾ مسلماً منظور این نیست که چشم‌های خود را می‌بندند و گوش‌های خود را می‌گیرند تا چیزی نبینند و یا نشنوند. شاید نتوان چنین آدمی را سراغ گرفت که در طول عمر خود چشم‌هایش را ببندد و گوش‌هایش را بگیرد که چیزی نبیند و یا نشنود. بلکه مراد از ﴿لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا﴾ این است که حقایق را نمی‌شنوند، وگرنه حرف باطل را خیلی راحت می‌شنوند. ﴿لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا﴾، نه اینکه چشم آنان هیچ چیزی نمی‌بیند، آنچه را باید ببینند، نمی‌بینند و آن‌گونه که باید ببینند، نمی‌بینند، وگرنه حرام‌ها را خوب می‌بینند؛ چراکه می‌فرماید: ﴿فَاتَّبَعَهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ

الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ (حج: ۴۶)

به هر حال، از این‌گونه تعبیرات قرآن، به اجمال استفاده می‌شود که قرآن می‌خواهد بفرماید: غیر از این چشم و گوش، آدمیزاد چشم و گوش دیگری هم دارد؛ اما اینکه آیا آن چشم و گوش در این اندام است، و یا در جای دیگری است، خدا می‌داند؛ اما به هر صورت، غیر از این چشمی است که ما رنگ‌ها را با آن می‌بینیم، شکل‌ها را می‌بینیم و غیر از این گوشی است که صداها را با فرکانس مخصوصی می‌شنویم. آن چشم و گوش دیگری است که آدمی با آن حقایق را می‌بیند و یا می‌شنود، کلام خدا را با معنایی که دارد و خدا اراده می‌کند می‌شنود. نه تنها الفاظ که معانی آیات را می‌فهمد، حقایقش را درک می‌کند. بعضی‌ها هم ﴿لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا﴾؛ کور هستند، چشم باطنشان، چشم حقیقت‌بینشان بسته است. ﴿لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا﴾؛ گوششان شنوای حقایق نیست.

#### کسالت در مواجهه با آیات الهی

همه تجربه کرده‌ایم گاهی اوقات با اینکه می‌دانیم کلامی درست، حق و مفید است، اما هرگز دلمان نمی‌خواهد آن را بشنویم؛ مثلاً کسی موعظه می‌کند یا تفسیر آیه‌ای را بیان می‌کند، یا روایتی را می‌خواند، اما ما حوصله نداریم گوش کنیم. شاید اگر یک فیلم سینمایی یا یک برنامه تلویزیونی با چیزهای چشم‌نواز و گوش‌نوازی باشد، اینها را ترجیح دهیم. حوصله تفسیر قرآن، تدریس و موعظه را نداریم، اما از چیزهای دیگری که با گوش و چشم ما آشنا ترند، خوب استقبال می‌کنیم. گاهی ممکن است وقتی یک سخنرانی علمی را در یک برنامه تلویزیونی می‌بینیم خوبمان بگیرد، دلمان می‌خواهد برنامه‌های طنز و

چرند و یا داستانی باشد، خیلی اشتیاق پیدا می‌کنیم آن را ببینیم. گاهی ساعت‌ها هم می‌گذرد، خوابمان نمی‌گیرد، اما اگر حرف حقی باشد، زود کسل می‌شویم و خوابمان می‌گیرد.

علت این کسالت و بی‌حوصلگی چیست؟ اگر همان موقع هم از ما بپرسند، این سخنرانی چگونه است؟ می‌گوییم بسیار خوب، عالی و مفید است، ولی ما حال نداریم آن را ببینیم یا گوش کنیم. اما برنامه دیگری که می‌دانیم مضر یا لغو است و شاید هیچ فایده‌ای هم نداشته باشد، با وجود این، با اشتیاق آن را می‌بینیم. قرآن از کسانی به عنوان مؤمن یاد می‌کند که به کلام خدا عاشقانه گوش می‌دهند، می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ (انفال: ۲) و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا بُكِيًّا﴾ (مریم: ۵۸)

#### علاقه؛ عامل توجه

تا آنجا که از آیات الهی کمابیش استفاده می‌شود، اختلاف حالات ما در برخورد با آیات الهی یا سخنان حکیمانه و مواعظ، به اعمال و رفتار گذشته ما مربوط می‌شود. اصولاً این موضوع از منظر روان‌شناسی ثابت شده و آزمایش‌های زیادی هم به صورت‌های گوناگون در این زمینه انجام گرفته است. این یک واقعیت علمی ثابت شده است که آدمی هر چیزی را بیشتر دوست داشته باشد، بیشتر می‌بیند و بیشتر می‌شنود. وقتی به چیزی علاقه ندارد، هرچند اطرافیان او آن را بشنوند، او نمی‌شنود؛ مثلاً، دو نفر کنار هم نشسته‌اند، یکی صحنه‌ای را دوست دارد و دقیق می‌بیند و جزئیاتش را هم درک می‌کند؛ اما دیگری اصلاً متوجه موضوع نمی‌شود.

چرا ما از حقایق قرآن استفاده نمی‌کنیم؟ چون دلمان در گرو چیز دیگری است. دل به جای دیگری سپرده‌ایم. هر قدر بخواهیم آن را بکشانیم و به مجلس قرآن بیاوریم، فرار می‌کند. اگر بخواهیم اصلاح شود باید به عقب‌تر

چرند و یا داستانی باشد، خیلی اشتیاق پیدا می‌کنیم آن را ببینیم. گاهی ساعت‌ها هم می‌گذرد، خوابمان نمی‌گیرد، اما اگر حرف حقی باشد، زود کسل می‌شویم و خوابمان می‌گیرد.

علت این کسالت و بی‌حوصلگی چیست؟ اگر همان موقع هم از ما بپرسند، این سخنرانی چگونه است؟ می‌گوییم بسیار خوب، عالی و مفید است، ولی ما حال نداریم آن را ببینیم یا گوش کنیم. اما برنامه دیگری که می‌دانیم مضر یا لغو است و شاید هیچ فایده‌ای هم نداشته باشد، با وجود این، با اشتیاق آن را می‌بینیم. قرآن از کسانی به عنوان مؤمن یاد می‌کند که به کلام خدا عاشقانه گوش می‌دهند، می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ (انفال: ۲) و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا بُكِيًّا﴾ (مریم: ۵۸)

چه چیزی موجب می‌شود که برخی مؤمنان این‌گونه اشتیاق پیدا می‌کنند و چنین حال پذیرش در آنان پیدا می‌شود که خدا هم آنان را ستایش کند؟ می‌فرماید: اینها عبادالرحمان هستند؛ یعنی بندگان خودم. اگر علت این موضوع را بدانیم، شاید کمک کند به اینکه برخی از نقایص خود را برطرف کنیم، قدری حالمان را اصلاح کنیم. اگر آن‌گونه نیستیم، سعی کنیم اندکی به این مرتبه نزدیک شویم. اگر آدمی بفهمد سرّ این کسالت و بی‌حوصلگی چیست و راه رفع آن کدام است، کمی کمک می‌کند به اینکه تغییر حالی در خودش ایجاد کند.

البته، مسئله «توفیق الهی» موضوع مهم دیگری است. اینها اسباب معنوی است و حسابش هم دست ما نیست. چه زمانی خدا به کسی توفیق می‌دهد؟ چرا و چگونه؟ او

برگردیم و عیوب قلبی خود را اصلاح کنیم و زمینه را برای این‌گونه کارها آماده سازیم. باید با مجالس قرآنی آشنا باشیم، در آنها شرکت کنیم، دل‌بدان بسپاریم تا بتوانیم از آن استفاده کنیم.

### حضور قلب در نماز

همین داستان در نماز هم مطرح است. ما اگر بخواهیم در نماز، توجه پیدا کنیم، چنین نیست که وقتی می‌گوییم: «اللَّهُ اکبر» همه توجه ما به نماز جلب شود، بلکه باید پیش از شروع نماز، مقداری آمادگی در خود ایجاد کنیم. خدا به بعضی‌ها کمک کرده - البته کمک خدا گزافی نیست، خودشان زحمت کشیده‌اند و استحقاق توفیق پیدا کرده‌اند - توفیق الهی نصیبشان شده، دلشان در اختیار خودشان آمده، هر وقت درباره هر چه بخواهند فکر می‌کنند، وقتی نمی‌خواهند فکر نمی‌کنند؛ هر گاه دلشان بخواهد، به هر چه بخواهند توجه می‌کنند، به آنچه که نمی‌خواهند، توجه نمی‌کنند. دل اینها در اختیار خودشان است. اما گویا دل ما برای شیطان است، اختیارش دست ما نیست یا دست‌کم، شیطان در آن شریک شده و بخشی از آن را اشغال کرده است؛ مثلاً هرگاه بخواهیم مطالعه کنیم، دلمان جای دیگری می‌رود. امتحان داریم، باید خوب مطالعه کنیم، اما حواسمان جمع نمی‌شود، سر از یک جای دیگری درمی‌آورد؛ می‌خواهیم نماز بخوانیم، تصمیم می‌گیریم حضور قلب داشته باشیم، اما «اللَّهُ اکبر» را که می‌گوییم، به یکباره از جای دیگری سر درمی‌آوریم. «السلام علیکم ورحمة اللّٰه» را که می‌گوییم، به یادمان می‌افتد که نماز می‌خواندیم. این دل کجا رفت؟ همه جا بود، جز در حال نماز. اختیار دلمان دست ما نیست!

اگر بخواهیم اختیار دلمان را به دست بگیریم، به این آسانی‌ها نمی‌شود، زحمت دارد. اگر کسی بخواهد اسبی را رام کند به این زودی‌ها اسب رام نمی‌شود، مدت‌ها کار با مشقت و زحمت لازم دارد. دل بسیار چموش‌تر از اسب است؛ فرّار است. وقتی دل به جایی بسته شد، تعلق پیدا کرد، به چیزی که با آیات الهی سنخیت ندارد، با معنویات، محبت خدا و اولیای خدا و این‌گونه مفاهیم سنخیت ندارد، با چیزهایی سنخیت دارد که بدان دل‌بسته و مأنوس است، طبیعی است که به هنگام نماز، فرّار باشد. به محض اینکه یک لحظه غافل شدیم، فرار می‌کند و می‌رود. غفلت هم متعلق به همان دل است که دست ما نیست، اینکه کی غافل باشیم، کی متذکر باشیم، معلوم نیست. به یکباره غفلت سراغ ما می‌آید.

اگر بخواهیم به گونه‌ای باشیم که در مقابل آیات الهی کر و کور نباشیم، راه و چاره دارد. البته، ممکن است گاهی برای ما اتفاق افتاده باشد که بزرگی فرمایشی فرموده، موعظه‌ای کرده یا آیه‌ای از قرآن و یا حدیثی خوانده‌ایم، در ما اثر کرده، و تحوّلی در ما ایجاد شده است، هرچند این تحوّل آنی و لحظه‌ای باشد. معلوم می‌شود گاهی در آدم «إِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ» (انفال: ۴) مصداق پیدا می‌کند؛ ولی بسیاری اوقات هم این‌گونه نیست؛ اگر ذکر خدا را هم بگویند یا بشنوند، لقلقه زبانی است یا شنیدن صوتی است که تأثیری در دل نمی‌گذارد. این بستگی دارد به اینکه دل قبلاً به کجا سپرده شده و در چه وضعی قرار گرفته باشد. اختیارش دست چه کسی باشد؟ اگر اختیارش دست شیطان باشد، او اجازه نمی‌دهد.

اما به راستی چگونه دل آدم در اختیار شیطان قرار می‌گیرد؟ زمانی که آدمی دنبال هوای نفسش می‌رود.

باشد. البته، ما تصور می‌کنیم که آزاد و گستاخ است، این‌گونه نیست، بلکه عبد شیطان است. آنجا که ما تصور می‌کنیم به دلخواه خود عمل می‌کنیم، خودمان را گول می‌زنیم، آنجا شیطان بر ما مسلط است. اوست که فرمان می‌دهد. اگر بخواهیم فرمانبر شیطان نباشیم، عبد شیطان نشویم و به عهد خدا عمل کنیم که: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ﴾ (یس: ۶۱)، باید سعی کنیم اختیار دلمان را به دست خود بگیریم. این کار، ریاضت، تمرین و زحمت می‌خواهد. باید علاقه خود را به چیزهایی که خدا نمی‌پسندد، کم کنیم. اولیای خدا برایشان «کم» معنا ندارد، «اصلاً» دل از همه چیز غیر از محبوبشان می‌کنند. ما که نمی‌توانیم آن‌گونه باشیم، تعلقاتمان را به دنیا «کم» کنیم، دست‌کم کمتر دنبال دنیا باشیم، کمتر دنبال هوای نفس باشیم، سعی کنیم کاری را که انجام می‌دهیم، ببینیم آیا مرضی خدا هست یا نه؟

اگر تقوا داشته باشیم؛ یعنی رعایت امر و نهی الهی را در کارها بکنیم، کم کم دلمان در اختیار خودمان قرار می‌گیرد. دل برای خودمان می‌شود. آن‌گاه به هر چه بخواهیم فکر می‌کنیم، به هر چه بخواهیم توجه می‌کنیم، در مطالعه می‌توانیم تمرکز پیدا کنیم، بخواهیم نماز بخوانیم، می‌توانیم حضور قلب و توجه داشته باشیم. قلب متعلق به خودمان است. این تعبیر عجیبی است که قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾ (ن: ۳۷) معلوم می‌شود بعضی‌ها قلب ندارند. این عضو صنوبری در سینه‌شان هست، اما قلبی که به راستی خدا را درک کند، ندارند، ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا﴾. گویا اصلاً قلبی ندارند. اینها قلبی را که محبت خدا در آن باشد، قلبی را که خوف و خشیت خدا در آن ظهور

هوای نفس ایزاری است برای تسلط شیطان. آدمی زمانی که به دنبال هوای نفس برود، دلش در اختیار شیطان قرار می‌گیرد؛ اختیارش به دست او خواهد بود. او هر جا بخواهد می‌برد. نماز هم که می‌خواند، به یکباره متوجه می‌شود دلش به جاهای دیگری رفت که نمی‌خواست آنجا برود. می‌خواهد مطالعه کند، می‌بیند حواسش جمع نمی‌شود، یا خوابش می‌برد.

اگر بخواهیم ﴿لَمْ يَخْرُوا عَلَيْهَا ضَمًّا وَعُتْيَانًا﴾ بشویم، نباید با آیات الهی کر و کور برخورد کنیم، وقتی آیات الهی را می‌شنویم، دلمان باید متوجه آیات بشود. باید از چیزهای دیگر غفلت کنیم و سراغ آیات خدا برویم. خدا با ما سخن می‌گوید. چه می‌گوید؟ بسیار زشت و ناپسند است که ما وقتی با یک دوست - حتی یک فرد عادی - مواجه می‌شویم، وقتی او با ما حرف می‌زند، ما روی خود را به جای دیگر بگردانیم! این بسیار بی‌ادبی است که وقتی آیات الهی برای ما خوانده می‌شود - خداست که با ما سخن می‌گوید، تفاوتی نمی‌کند که صدا از ضبط صوت پخش می‌شود و یا از زبان قاری، به هر حال، مخاطب کلام خدا ما هستیم - دل ما جای دیگری باشد مثل اینکه شما با دوستان صحبت می‌کنید، ولی او روی خود را به سمت دیگری برگرداند. این بسیار بی‌ادبی است، ولی چیزی است که همه، کمابیش به آن مبتلا هستیم.

#### تربیت فکر و دل

اگر ما بخواهیم این‌گونه نباشیم، باید با برنامه پیش برویم و دلمان را به صاحب اصلی‌اش بسپاریم و اختیار دلمان را به دست خود بگیریم، نگذاریم این قدر دلمان آزاد و گستاخ

خواسته‌های دل را محدود کنیم، ضوابط تعیین کنیم، قید و بند داشته باشیم. بی‌بند و باری و لجام‌گسیختگی آدمی راه به جایی نمی‌برد. باید تمرین کرد تا دل را در مسیر خاصی به حرکت درآورد، تمرین کرد و فکر خود را در جهتی متمرکز کرد، کم‌کم باید یاد گرفت و ذهن و قوای آن را در آنچه خدا می‌پسندد متمرکز کرد. شدنی است، اما تمرین، زحمت کشیدن و تحمّل مشقّت می‌خواهد. اینکه انسان مالک دل خود باشد، گوهر گران‌بهایی است که به آسانی به دست نمی‌آید، اما شدنی است. اگر بخواهیم باید بنا بگذاریم بر اینکه در قدم اول، واجبات و محرمات را درست رعایت کنیم؛ این اولین چارچوبی است که باید برای رفتارهای خود تعیین کنیم. به تدریج، این به حالات و توجهات قلبی سرایت می‌کند، همه آنها هم در اختیار خدا قرار می‌گیرد، به جای اینکه در اختیار شیطان باشد. وقتی این‌گونه شد، ﴿لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا﴾، آن‌گاه که با آیات الهی برخورد می‌کنیم، کر و کور نخواهیم بود، بلکه با گوش شنوا، به کلام خدا، گوش جان می‌سپاریم، نور و معنویت قرآن را درک می‌کنیم و از حقایق آن استفاده می‌کنیم.

کند، اصلاً ندارند. به همین دلیل، از بیانات قرآن هم استفاده نمی‌کنند. کسی از آن استفاده می‌کند که ﴿كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾، دلی داشته باشد ﴿أَوْ أَلْفَى السَّمْعَ﴾ درست گوش بدهد، روز قیامت هم می‌گویند: ﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ (ملک: ۱۰)، به این دلیل ما اصحاب سعیر شدیم که دلمان را از دست دادیم، عقلمان را از دست دادیم.

گاهی وقت‌ها برای ما بسیار سخت است که فکر کنیم. پس عقل برای چیست؟ قرآن مکرّر می‌فرماید: ﴿أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ﴾ (انعام: ۵۰)؛ ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (رعد: ۳)؛ ﴿يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (آل عمران: ۱۹۲). تفکر مقدمه تعقل است؛ اما گاهی هرچه تلاش می‌کنیم نمی‌توانیم، هر قدر هم دلمان بخواهد فکر کنیم که این چیست و چه فایده‌ای دارد، نمی‌توانیم. خیلی بد است! اگر بخواهیم این‌گونه نشویم، باید تصمیم بگیریم که قدری اختیار دلمان را به دست آوریم؛ یعنی اختیار دلمان را به دست آوریم نه اینکه خودمان در اختیار دلمان باشیم. ما باید عبد هوای نفس نشویم: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾ (جانبه: ۲۳) بعضی‌ها عبد هوای نفسشان هستند، خدایشان هوای نفسشان است؛ ﴿إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾ آنها هر چه دلشان بخواهد انجام می‌دهند، کاری به اینکه آیا خدا می‌خواهد یا نه، تکلیف چیست ندارند. از این‌رو، کم‌کم دل ابزاری برای تسلط شیطان می‌شود. وقتی شیطان مسلط شد، به جای اینکه عبادت خدا کنیم، عبادت شیطان می‌کنیم! در آن صورت، دل به شیطان سپرده‌ایم و به جای خدا او را عبادت کرده‌ایم.

اگر بخواهیم این‌گونه نباشیم، باید تصمیم بگیریم که